

روشنفکری

نگاهی به فلسفه دین - ۳

وضعیت مطالعات فلسفی دین

وضعیت فلسفه‌دین در دنیا



حسین سخنور

فلسفه دین در دنیا در سال‌های اخیر نسبت به چند دهه گذشته بیشتر مورد توجه واقع شده است و فیلسوفان حرفه‌ای در مواجهه با مسائل سنتی تکنیک‌های جدیدی به کار می‌برند و به دستاوردهای مهم و جدیدی نیز نائل می‌شوند. در سال ۱۹۸۰ تا۱۹۸۰تایم خبر داد که علاقه به پژوهش‌های فلسفی در باب دین احیاشده است. به تدریج عده بیشتری از مردم درمی‌یابند که مباحث پیرامون اعتقاد به خداوند فوق‌العاده مهم‌اند. (مقدمه کتاب «عقل و اعتقاددینی») پژوهشگرادیان نه‌فقط برای شناخت گوناگونی باورها و کردارهای «دین‌ورز» (homo religious) بلکه به هدف درک ساختار، ماهیت و پوشش تجربه دینی می‌کوشد-او همانندیک جامعه‌شناس که به دنبال یافتن قوانین رفتار اجتماعی بشر است-می‌کوشد اصول جری و بساری در زندگی دینی را کشف کند تا بداند که آیا در حوزه دینی هم قوانینی حاکم هست یا نه. علم دین حقیقی یا دانش دین صرفاً تلاش نداشت برای شناخت نظام و ساختاری آغاز می‌شود که غنای تاریخی متمایز دین را اقوام می‌بخشد. قرن نوزدهم شاهد آغاز دین‌پژوهی در معنی جدید آن بود که در آن روش‌های کاوش تاریخی، علوم فقه‌النفوی، نقد ادبی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌ها را به کار گرفتند تا بلکه با هم را پس ازبابی تاریخ، خاستگاه‌ها و کارکردهای دین برآیند. (مقدمه کتاب «دین‌پژوهی») قرن نوزدهم آغاز است و قرن بیستم اوج‌گیری مطالعات دین‌پژوهانه جدید است و در همین دوران است که نامدارترین فیلسوفان دین مطرح می‌شوند و آثارشان بین عموم مردم نیز نفوذمی‌کنند.از جمله بزرگ‌ترین فیلسوفان دین این دوران که برای ما ایرانیان نیز چهره‌هایی آشنا هستند، ویلیام پی. الستون (۲۰۰۹–۱۹۲۱)، جان هیک (۲۰۱۲–۱۹۲۲)، اوبسین پلاتینیسکا (۱۹۳۳) و ریچارد سوبین‌برن (۱۹۳۴) هستند که البته هر چهار فیلسوف، با وجود اختلافاتی که در برخی موضوعات فلسفه دین دارند، در یک تقسیم‌بندی کلی، جزو فیلسوفان دین خداپاوار هستند که پیشرفت غیرقابل تصور فلسفه دین در دهه‌های اخیر حاصل تاملات آنان است و به همین دلیل یکی از سخنگوترین کارهای دانشجویان این رشته این است که بخواهند یکی را بر دیگری ترجیح دهند. واقعا الستون بزرگ‌تر است یا پلاتینیسکا؟ هیک یا سوبین‌برن؟ سخت بتوان دست به انتخاب زد، گرچه نویسنده پیش از همه دل در گروی الستون دارد. در مقابل مشهورترین فیلسوفان دین خداناباور، عبارتند از: جی. ال. مک کی، (۱۹۸۱–۱۹۱۷)، آنتونی فلو (۲۰۱۰–۱۹۲۰) و ویلیام لئونارد راول، که می‌گویند در یک تجربه نزدیک به مرگ (near death experience)، خداباور شده بود. طبیعتاً فرصت و مجال این نیست که آرا و نظرات و اختلافات فنی و جزئی هریک از این بزرگان فلسفه دین بازگو شود، بلکه در فهرست‌بار این موارد، نه یک مقاله دیگر، بلکه خود یک کتاب مستقل می‌شود.

وضعیت فلسفه دین در ایران

عمده مباحث فلسفه دین در ایران، توسط روشنفکران دینی، در دهه ۷۰، برای اولین‌بار مطرح شدند. در این میان، نقش کسانی چون عبدالکریم سروش، محمد مجتهدشبه‌ستری و مصطفی‌ملیکان غیرقابل انکار است، تا جایی که برخی آثار و نوشته‌ها و سخنرانی‌های ایشان، هنوز هم به عنوان منابع درسی دانشجویان فلسفه دین می‌حساب می‌آید، گرچه رفته رفته با ظهور چهره‌های جدیدتر در این حوزه، از سهم روشنفکران دینی در سید فلسفه دین ایران کاسته شده و چهره‌های جوان‌تر آکادمیک جای‌آسان را گرفتند، افرادی مثل محمود مرایرد (عضو هیات علمی گروه فلسفه تعلیمات، IPM)، آرش نراقی (دانشیار کالج مورپین)، ابوالقاسم فنیای (عضو هیات علمی دانشگاه مقم، قد)، رسول رسولی‌پور (استاد دانشگاه خوارزمی)، امیرعباس علیزمانی (استاد فلسفه دین دانشگاه تهران)، مهدی اخوان (دانشگاه علامه طباطبایی) و… هم‌طور که در بخش نخست آمد لازم است تا مباحث کلی این رشته مطرح شوند تا غیر از عنوان کلی فلسفه دین، مخاطب کمی با جزئیات این رشته بیشتر آشنا شود. بدین منظور مناسب دیدم همان عناوین درسی دانشگاهی بیابید تا در نهایت اختصار این مهم‌برآورده شود؛ به غیر از «مسئله‌ش» که به عنوان مثال در بخش دوم آوردم، سایر دروس این رشته که هر کدام منابع متعددی را به خود اختصاص داده‌اند، عبارتند از: جیستی دین، تاریخ و الهیات مسیحی، زبان دینی و هرمنوتیک دینی، معرفت‌شناسی دینی، قلمرو ی دین و انتظار بشر از دین، علم و دین، دین و سیاست، جهان‌های اثبات وجود خدا، تجربه دینی، دین و اخلاق، و عقل و ایمان، پولوالیزم دینی. و البته فلسفه دین از آنجایی که بیشتر رشته‌های وارداتی بود و متکی به منابع ترجمه شده غربی، در راستای انسانی‌سازی علوم انسانی، برنامه‌های درسی‌اش در یکصد و هفدهمین جلسه شورای تحول و ارتقای علوم انسانی مورخ ۱۳۰/۹۵۱ مورد بازنگری قرار گرفت و چنین تغییراتی داشت: نبوت، وحی و تجربه دینی، حقیقت دین و رسم‌نگاری و جمعیت، دین و سبک زندگی (حیات طیبه)، قلمرو ی دین و سیاست، آداب، اعجاز و… با این تغییراتی که در عناوین و سرفصل‌های دروس به وجود آمده است، معلوم نیست فلسفه دین، فلسفه باقی می‌ماند یا به تدریج به سمت الهیات و کلام هدایت می‌شود؟ این معرفی و آشنایی از فلسفه دین در ایران را با ذکر دانشگاه‌هایی که این رشته را تدریس می‌کنند، پایان می‌دهیم. در مجموع ۱۱ مجموعه آموزشی و دانشگاهی این رشته را در مقاطع تحصیلات تکمیلی تدریس می‌کنند که عبارتند از: دانشگاه تهران (پردیس قم و تهران)، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشگاه مفید قم، دانشگاه اדיان و مازامه، طباطبائی آزاد، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه بین‌المللی اسام خمینی قزوین، دانشگاه زنجان، دانشگاه اقل‌علوم، دانشگاه تربیت‌مدرس و دانشگاه پیام نور. بر این مجموعه‌های آموزشی، انجمن علمی فلسفه دین ایران را هم بیفزایید که ریاست آن هم‌اکنون برعهده حمیدرضا پت‌اللهی است.

سیاستنامه

مهاجرت

Info@etemadnewspaper.ir

وضعیت مهاجران افغانستانی در جامعه ایران

غفلت روشنفکران



پنجه ترم می‌کرد و هریک از مردان و زنان اروپایی سایه مرگ را در یک قدمی خود احساس می‌کردند. کلیسا در نخستین قدم شیوع این بیماری را یک عذاب الهی و ناشی از گناهان مردمان آن زمان دانست. در پی این اظهارنظر از سوی کلیسا، ساده و قابل انتظار بود یهودیان مسیحی اروپای آن زمان انگشت اتهام به سوی یهودیان نشانه رود. یهودیانی که از مدت‌ها پیش تر از آن، به حاشیه رانده شده بودند از سوی نیزوهای موثر اجتماعی طردشده بودند این بار نیز به پناهه شیوع طاعون ذهن ایرانی‌شان مملو از باورهای نادرست و ساختگی پیگرد و کشتار یهودیان» می‌نویسد: «باروز مهیب‌ترین فاجعه دوران پاپائی سده‌های میانی، یهودیان نیز برای همیشه از اجتماع رانده شدند: هنگامی که نخستین طاعون بزرگ بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ جمعیت امپراتوری مقدس روم را حدود یک سوم کاهش داد، انگشت اتهام به سوی یهودیان دراز بود و بدین سان پیگیری خونباری علیه‌شان به راه افتاد.»در این دوره از تاریخ اروپا، مسیحیان این قاره خود را جزو «خوددیان» می‌دانستند و یهودیان را «دیگری» تلقی می‌کردند. این تلقی مردم اروپا ناشی از حاکمیت گفتمان کلیسا و آن دوره بود که نتیجه آن ایجاد تمایز و شکافی عمیق میان مسیحیان و یهودیان این قاره بود. الکساندر براکل می‌نویسد: «یهودیان در سده‌های میانی در بسیاری از قلمروهای اروپایی خود را با جامعه‌ای سراسر مسیحی مواجه می‌دیدند: جامعه‌ای که آنان را به منزله جسیمی خارجی دریافت می‌کرد.»آنگفته نمآند حتی در همان سال‌ها اروپاییان مسیحی علاوه بر طاعون، یهودیان را در دیگر مسائل‌شان و مشکلات‌شان هم مقصر می‌دانستند. از نظر مسیحیان اروپا

یهودیان بودند و اروپاییان غیر یهودی

ریشه و منشأ مشکلات را به دلیل

غیرتفاوتی در شهرهای‌شان

می‌دانستند. در همین راستا

الکساندر براکل یادآور می‌شود:

طوری که این به عنوان یک باور عمومی در جامعه‌ها افتاده است که حضور مهاجران افغانستانی باعث بروز مشکلاتی نظیر بیکاری، بزهکاری، تجاوز و کودکان خیابانی است. ادعاهایی که نه‌مورد تأیید مطالعات تجربی است و نه از نظر پژوهشی و تئوریک قابل قبول است اما شهروندان ایرانی تمایل دارند تا یک‌ناقصیم‌های خودی و دیگری‌سازی مشکلات فعلی اجتماعی و اقتصادی خود را به گروه‌های مهاجر نسبت دهند. کازه بیات، پژوهشگر تاریخ در همین رابطه به «سیاستنامه» یادآور شد که ایرانیان به ندرت با مهاجران رابطه همدلانه برقرار کرده‌اند و این موضوع تنها به‌مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی منحصّر نمی‌شود. بیات در همین مناطق مختلف کشور تقسیم می‌شدند. «کاوه بیات باور دارد به دلیل ناکارآمدی دولت در مواجهه با پناهندگان و مهاجران است که جامعه نتوانسته با مهاجران تعامل و مفاهمه داشته باشد. این پژوهشگر تاریخ در همین رابطه با چاودانی نظیر مهاجرت گروهی از ارانمه اشاره می‌کند که پس از سقوط ارمنستان راهی ایران شدند اما به دلیل ناکارآمدی دولت وقت ساماندهی نشدند یا در نمونه‌ای دیگر مهاجرن لپستانی بودند که پس از جنگ دوم جهانی به ایران آمدند اما دولت ناتوان از تأمین نیازهای آنان بود و متفقین مسوولیت هزینه‌های آنها را تقبل کرد.

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران
جرسان روشنفکری در ایران نسبت به تصویرسازی‌های نادرست، غیردموکراتیک و حتی غیرانسانی با جامعه گفت‌وگویی کمی

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

داشته و حتی در پارهای از موارد در خصوص استفاده از این فرصت‌ها چشم‌پوشی کرده است؛ گفت‌وگوهایی که می‌تواند منجر به شکل‌گیری تصویری دموکراتیک‌تر و انسانی‌تر جامعه ایران با مهاجران افغانستانی شود اما اگر بخواهیم موفق باشیم، به تفاوتی صادقانه و منصفانه دست بزنیم؛ فضای همدلی میان ایرانیان و مهاجران افغانستانی از سوی روشنفکران ایجاد نشده است. به نظر می‌رسد کلیشه‌های غلط باعث فراموشی جامعه ایران در باره حقیقت جامعه‌افغانستان شده‌است. تلاش جامعه روشنفکری بر ارزش‌های ملی‌گرایب در برخی حوادث تا حد قابل قبولی موفق بوده است و روشنفکران ملی‌گرا با تکییدی که همواره بر ضرورت حفظ میراث فرهنگی و ملی جامعه به عنوان یک ارزش ملی و اخلاقی قی کرده‌اند، توانسته‌اند حفظ میراث ملی را به عنوان یک ارزش ملی در جامعه درونی کنند به طوری که ارزش‌های ملی‌گرایب و حفظ میراث به قدری برای مردم تقویت شد که تعدی به بخشی از خاک سرزمین می‌توانست ابعادی ملی و فراملی به خود بگیرد و به همین خاطر جامعه ایران هزراگانهی نسبت به ادعای کشورهای دیگر در خصوص تملک میراث معنوی ایران فرهنگی واکنش نشان می‌دهند و به سادگی از کنار ثبت میراث ایران توسط کشوری دیگر عبور نمی‌کنند.

برای مثال چندی پیش ترکیه با طرح ادعایی به دنبال ثبت مولوی به عنوان شاعری ترک بود. جامعه ایران هم به دلیل علاقه‌ای که به مولوی به عنوان شاعری در زندگی روزمره مردم حضور دارد داشت نسبت به این موضوع واکنش داد. عکس‌العمل جامعه ایران نشان داد که حساسیت جامعه در خصوص ارزش‌های ملی بالا نگه داشته شده است. اما این اقدام فرصت مغتنمی برای روشنفکران بود که با جامعه ایران گفت‌وگو کنند و به فرهنگ عامه مردم تعدادی از بیماری‌های ویروسی به گروه‌های مهاجر افغانستانی یا پاکستانی نسبت داده می‌شود. البته این باور در تاریخ اروپا نیز وجود داشته است و در وضعیت فعلی نیز اروپاییان بخشی از بیماری و مشکلات خود را به ورود گروه‌های مهاجر از کشورهای جهان سومی نسبت می‌دهند. تجربه بر خورد جامعه ایران با مهاجران مسیحی در شرایطی که در آن شیوع این بیماری جامعه هر روز با مرگ دست و



جامعه یادآور شوند که مولوی متولد بلخ بوده و زادگاهش امروز در پهنه سرزمینی افغانستان قرار گرفته است یا به اوبریحان بیرونی به عنوان دانشمندی افتخار آفرین برای ایرانیان اشاره کنند؛ دانشمندی که هم‌اکنون در غزنین به خاک سپرده شده است و این امر نشان می‌دهد او‌اواخر عمرش را در افغانستان کنونی سپری کرده است.

ریشه‌های تاریخی غفلت منورال فکران ایرانی

از کارکردهای متفکران و روشنفکران، ممانعت آنها از فراموشی حوادث مهم تاریخی، فرهنگی و اجتماعی است. مثلاً در رابطه با عهدنامه ترک‌منچای و گلستان روشنفکران سهم و وظیفه خود را به خوبی ایفا کردند. اما اغماض جامعه ایران در برابر برخی حوادث مهم تاریخی منجر به فراموشی ماجرا شده است. سکوت و انفعال روشنفکران ایرانی نسبت به فرآیند استعماری استبدادی به جدا شدن یکی از مهم‌ترین شهرهای افغانستان، هرات کنونی، از ایران منجر شد به طوری که می‌توان گفت اگر مداخله‌های بریتانیا نبود، احتمال زایل هرات هم‌اکنون جزئی از ایران بود. با این حال تحولات این شهر در دوره قاجار به دامنه‌دار و طی عهدنامه‌های که در پاریس بین نمایندگان ایران و بریتانیا امضا شد، قاجاریان برای مدتی از تسلط بر این شهر چشم‌پوشی کردند اما دست رفتن بخشی از سرزمین ایران و خدشه‌دار شدن تمامیت ارضی ایران طی عقد این عهدنامه هیچگاه توسط روشنفکران برجسته نند و به همین خاطر ابعاد عاطفی، احساسی و ملی‌گرایانه جدایی این شهر، برای مردم ایران با از دست رفتن شهرهایی از ایران در قفقاز طی عهدنامه ترک‌منچای و گلستان قابل مقایسه نیست. این بی‌تفاوتی وقتی نگران‌کننده می‌شود که بدانیم هرات برای ایران شهری استراتژیک بود و به تعامل ایران به هندوستان کمک می‌کرد. اما جامعه روشنفکری حتی از انتقال نقش و موقعیت استراتژیک خطه افغانستان در تاریخ ایران هم بی‌تفاوت بوده‌اند. به‌طور خلاصه می‌توان ادعا کرد، جریان روشنفکری از تلاش برای ساخت تصویری دموکراتیک و بشر دوستانه از جامعه افغانستان غافل بوده است. منورال فکران می‌توانستند با تأکید بر

وجود مشترک فرهنگی، مانند زبان و تاریخ مشترک در ایجاد بستری برای مفاهمه و همدلی موثر واقع شوند. به موازات این غفلت رسانه‌های فراگیر مانند تلویزیون نیز در تصویرسازی غیرفرهنگی از مهاجران افغانستان نقش موثری داشته است؛ تلویزیون به جای تأکید بر دستاوردهای فرهنگی دو کشور ایران و افغانستان، بیشتر به دنبال بازنمایی تصویری حاشیه‌ای، فقیر و خطر آفرین از مهاجران افغانستانی ساکن ایران رفته است. به طوری که در تصویرسازی‌های سریال‌های تلویزیونی مهاجران افغانستانی بیشتر به عنوان کارگرهای حاشیه‌ای نشین و غیرماهر و حقیر بازنمایی می‌شوند. با وجود آنکه اشتراکات فرهنگی، زبان، تاریخ و دین مشترک می‌توانست عاملی برای گفت‌وگوی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایرانیان با افغانستانی‌ها و زمینه‌های مفاهمه بین ملل دو کشور باشد. اما سرور آثا صاحب‌نظران نشان می‌دهد با وجود وجود بسترهای مشترک فرهنگی میان جامعه ایران و افغانستان، جامعه روشنفکری ایران تاکنون تأکید جدی‌ای بر این وجوه مشترک نداشته و هیچ یک از این وجوه تاکنون برای جامعه برجسته نشده است. صورتی که اگر روشنفکران از این زمینه‌های مشترک در ادبیات، هنر و تاریخ فعالیت مشترکی را میان جامعه ایران دو جامعه تعریف می‌کردند، تعاملات قوی‌تری میان دو ملت شکل می‌گرفت، امکان همزیستی مسالمت‌آمیز میان ایرانیان و افغانستانی‌ها بالا می‌رفت و ابهام دو همسایه نسبت به یکدیگر به حداقل ممکن می‌رسید. کاوه بیات، تاریخ‌نگار در گفت‌وگو با «سیاستنامه» ریشه‌بی‌توجهی و غفلت روشنفکران را در خاستگاه جریان‌های روشنفکری ایران دانست. این پژوهشگر تاریخ در همین رابطه یادآور شد که: «غفلت روشنفکران از افغانستان و مهاجران افغانستانی مقدار زیادی متاثر از حزب توده و جریان‌های چپ در ایران است. وی در همین رابطه یادآور شد، نگاه جریان‌های چپ به مهاجدین افغانستانی که در جنگ با دولت شوروی در افغانستان بودند باعث شد که نگاه روشنفکران چپ‌اندیش ایران به جامعه افغانستان همدلانه نباشد. وی در همین رابطه تأکید کرد که دول افغانستان و ایران هیچگاه با یکدیگر رابطه نداشته‌اند و با غیریت‌سازی امکان ایجاد همدلی

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

روشنفکران و سکوت در قبال مهاجران

یکشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۶، ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۰۳، ۱۴ ژانویه ۲۰۱۸، سال پانزدهم، شماره ۴۰۰۱

کتابخانه

روشنفکران ایرانی و افغانستان

چنگیز پهلوان



چنگیز پهلوان جزو معدود روشنفکران ایرانی است که در دو دهه اخیر بر مساله افغانستان متمرکز شده است. از قضا پهلوان در این‌حوزه پسر کار هم بوده و مقالات متعددی از او در دهه هفتاد در روزنامه‌ها و مجلات در خصوص وضعیت افغانستانی‌ها در ایران منتشر شده است. وی متولد ۱۳۱۸ است و تاکنون بارها به عنوان استاد مهمان به کالج سنت آنتونیز آکسفورد، برلین و استانبول دعوت شده است. پهلوان در دهه هفتاد مطالعات خود را بر جامعه افغانستان شدت بخشید، عمده مطالعات او در خصوص وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران است، او باور داشت که می‌توان میان ایران و افغانستان پلی فرهنگی در نظر گرفت. وی در مصاحبه‌ای که هشت سال پیش با یک رسانه انگلیسی زبان داشته است، می‌گوید، ایرانیان می‌توانند جامعه، فرهنگ و روانشناسی اجتماعی مردم افغانستان را درک کنند ولی امریکایی‌ها از درک این مسائل جامعه افغانستان ناتوان هستند. پهلوان به دنبال راهکاری برای همزیستی جامعه ایران با مهاجران افغانستانی نیز بوده است و در یکی از مقالات خود می‌نویسد: «آنچه مهم است این است که ایرانیان ذهن و اندیشه خود را پذیرای همزیستی با مردم افغانستان بسازند.» وی در مقاله‌ای که در سال ۱۳۷۱ منتشر کرده، باور دارد دولت ایران مساله مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران را ماجرای زودگذر می‌داند و در همین مساله اشاره می‌کند که نتیجه چنین نگرشی موجب شده، دستگاه‌های خبری ایران درباره مهاجران سکوت کنند و نتیجه این سکوت هم به نوبه خود موجب شده است که پیشداوری‌های موجود جامعه ایران نسبت به این اقوام مهاجر برقرار بماند و برنامه‌های برای از میان بردن این پیشداوری‌ها بر گزار نشود. کتاب «افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» به‌قلم وی در سال ۱۳۷۷ توسط نشر قطره راهی بازار نشر شده است. بر این کتاب نقدهای متعددی نوشته است. نگاه پهلوان به مساله افغانستان خاص است و او از زاویه دید ملی ایرانی به بررسی مساله افغانستانی می‌پردازد. او از یک خطه مشترک سرزمینی سخن می‌گوید به همین دلیل بر مشترکات این دو فرهنگ تأکید مضاعفی دارد. شاید به همین دلیل این جامعه‌شناس و محقق در کتابی به اسم «در زمینه ایران‌شناسی» بخش مفصلی از کتابش را به «گوشه‌هایی از زندگی پناهندگان و مهاجران افغانستان در ایران» اختصاص می‌دهند.

محمود افشار



افشار جزو روشنفکرانی است که به دنبال ایجاد بستری مناسب برای تعامل جامعه ایران با مردم افغانستان است. وی در همین رابطه در مقاله‌ای می‌نویسد: «صرا من به عنوان یک نفر ایرانی بر اینکه می‌خواهم زبان دری در افغانستان زبان رسمی و ملی باشد این است که هر قدر زبان کشوری توسعه داشته باشد از کتب و مجلاتی که در کشورهای هم‌زبان تالیف و چاپ و اشعاری که گفته شده یا می‌شود، می‌توان استفاده کرد. خیلی از کتب ادبی و اشعار به زبان فارسی در افغانستان یعنی خراسان سابق و به وسیله خراسانیان نوشته و گفته شده است و امروز ما ایرانیان هم از آن استفاده می‌کنیم.» محمود افشار در مقاله دیگری نیز درباره اهمیت مشترک فرهنگی جامعه ایران و افغانستان در سال ۱۳۲۴ می‌نویسد: «حس می‌کنم که ما با افغان‌ها و تاجیک‌ها همیشه از یک اصل و نسب و دارای یک زبان و تاریخ و ادبیات مشترک بوده و مهم‌ترین چیزی که ما را تاکنون به یک رشته یگانگی استوار داشته است، همانا زبان فارسی است.» افشار در همین مقاله تأکید می‌کند که باید هوس امپراتوری بزرگی را که افغانستان و… در دل خود جای دهد از سر بیرون کرد و به دنبال «قلمرو زبان فارسی» یا امپراتوری ادبی در این خطه سرزمینی بود. محمود افشار بزدی همینطور در سال ۱۳۱۰ نامه‌ای به ایجنمن ادبی کابل می‌نویسد و در آن می‌گوید: «پنجاب افغانستان را به اندازه ایران دوست دارم و معتقدم که ایرانی و افغانستانی هر چند داری دو دولت مستقل هستند دین در حقیقت یک هستند در قالب ۲ مملکت و یک روحیم در ۲ بدن. ما و شما در تاریخ و ادبیات و هنر و یک فرهنگ مشترک دارید و این دو ملت فارسی و یک تاریخ سیاسی و ادبی تا زمان انقراض سلطنت نادرشاه افشار شریک هستیم، نباید دوگانگی‌های تاریخ سیاسی و ادبی می‌باشند، یک تاریخ سیاسی و ادبی به نام افغانستان تدوین کنیم.»

پرویز ناتل خانلری



او متولد اسفند ۱۲۹۲ شمسی است. ناتل خانلری در سال ۱۳۳۲ در نشریه «سخن» در مقاله‌ای با عنوان «همسایگان ناشناس» به نقد شناخت ناآلفی دو همسایه می‌پردازد و نوشته است: «زمانی بود که میان ایران و افغانستان و آسیای مرکزی جدایی نبود، پیشه‌ور منمند اصفهانی در غزنین و سمرقند کاه‌ها می‌ساخت و نقاش تبریزی در هرات هنر می‌فروخت. «او در بخش دیگری از همین مقاله نوشته است: «هن هر گاه چهره نجیب و مهرانگیز یک افغانی را می‌بینم و آهنگ دلنشین فارسی می‌شنوم میل دارم که سر به زیر بیندام. گویا در نگاه بر محبتش گله‌ای هست و به زبان حال می‌گوید: «برادر عزیز، مرا کم می‌شناسی و کم دوست داری.»«دغدغه پرویز ناتلی خانلری نیز همانند افشار در موضوع افغانستان متمرکز بر مقولات زبانی و ادبیات فارسی است. او در کتاب «تاریخ زبان فارسی» که اثری از روشنفکر و معدود مطالعات جامع در خصوص زبان فارسی است، جلد پنجم به مطالعه زبان فارسی در کشورهای همسایه مانند تاجیکستان، افغانستان و شبه‌قاره پرداخته است. خانلری به دنبال گسترش تعاملات میان افغانستان و ایران بود و راه تحقق این هدفش را در آموزش زبان فارسی می‌دانست. به همین خاطر او طرح‌های مختلفی ارائه داد. او باور داشت گسترش زبان فارسی در خطه‌های سرزمینی مانند افغانستان به دلیل تاریخ و جایگاه این زبان می‌تواند محقق شود.